

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

بحث در این بود که فرموده‌اند: تعلم اجزاء، شرائط و موانع عبادات واجب است. به اینجا رسیدیم که در واجبات مشروط و موقت، اگر کسی علم دارد به اینکه بعد از حصول شرط یا وقت، عاجز از تعلم است آیا در اینجا بر این شخص قبل از حصول وقت و شرط تعلم واجب است یا نه؟

تفصیل بین مقدمه احرازیه و مقدمه وجودیه

عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی (ره) در این کتاب تنقیح فرموده‌اند که دو نوع تعلم داریم؛ یک نوع، تعلیمی که به عنوان مقدمه احرازیه است و نه وجودیه، یعنی برای اینکه امتثال را احراز کنیم، یعنی امتثال عبادت که وجوداً ممکن التحقق است، اما نمی‌دانیم آیا این عمل مصداق برای امتثال واقعی هست یا نه؟ برای احراز امتثال باید تعلم پیدا کنیم، که در این گونه موارد عقل از باب دفع ضرر محتمل تعلم را واجب می‌داند و لذا وجوب تعلم وجوب عقلی است.

اما در جایی که تعلم مقدمه وجودیه است، مثلاً کسی که حدیث العهد به اسلام است، اصلاً نمی‌داند که نماز اولش چیست؟ وسطش چیست؟ اجزایش چیست؟ آخر نماز چیست؟ که اگر تعلم پیدا نکند، قدرت بر ایجاد صلاة را ندارد، در اینجا باز دو صورت کرده فرموده‌اند: اگر بگوییم که قدرت شرط برای خطاب است و دخیل در ملاک نیست، همان حکم مقدمه احرازیه را دارد.

اگر گفتیم که قدرت «دخیلة فی الخطاب لا فی الملاك»، یعنی اگر کسی قادر نبود، خطاب به او درست نیست، اما معنایش این نیست که عملی که از عاجز صادر می‌شود، بلا ملاک باشد، در اینجا فرموده‌اند: ترك تعلم موجب تفویت ملاک است و چون عقل تفویت ملاک را جایز نمی‌داند، بنابراین باید بگوییم که عقلاً تعلم واجب است.

اما در موردی که قدرت هم در خطاب دخالت دارد هم در ملاک، یعنی اگر کسی عاجز شد و این عجز سبب می‌شود که این عمل بلا ملاک باشد، ایشان فرموده‌اند: در اینجا چون بعد از حصول شرط و وقت فرض این است که عاجز است، لذا تکلیفی ندارد، قبل از حصول شرط و وقت هم که هنوز واجبی نیامده تا بگوییم: مقدمه‌اش واجب است.

ایشان در ابتدا فرموده‌اند: به نظر ما هیچ دلیلی برای لزوم تحصیل مقدمات مفوته نیست، لذا اگر قبل از وقت آبی در اختیار دارید و می‌دانید که اگر این آب را نکه ندارید یا دور بریزید، در وقت دیگر آب ندارید تا وضو بگیرید، مانعی ندارد و می‌توانید این آب

را دور بریزید.

ابتدا فرموده‌اند: در جمیع مقدمات مفوته، هیچ دلیلی بر لزوم تحصیل این مقدمه نداریم، اما بعد تفصیلی داده فرموده‌اند: حق این است که در میان مقدمات مفوته بین مسئله تعلم و سایر مقدمات مفوته فرق وجود دارد، در تعلم، اطلاق ادله‌ای که دلالت بر وجوب تعلم دارد، این اطلاق گریبان ما را می‌گیرد، ادله‌ای که در بعضی از روایات آمده، که قبلاً هم این روایت را خواندیم، که از عبد در روز قیامت سوال می‌کنند که چرا عمل نکردی؟ می‌گوید: نمی‌دانستم، بعد خطاب می‌شود که چرا نرفتی که یاد بگیری؟ اطلاق این ادله‌ای که از آن وجوب تعلم استفاده می‌شود می‌گوید: اگر در واجبی، در حین عمل قدرت بر تعلم ندارید، بعد از حصول شرط و وقت قدرت بر تعلم ندارید، اما قبلش قدرت بر تعلم دارید، تعلم بر شما واجب است.

لذا فرموده‌اند: در میان مقدمات مفوته، می‌توانیم بگوییم که تعلم يك حساب خاصی دارد، اما تفویت بقیه مقدمات مفوته مانعی ندارد.

وجوب طریقی تعلم

آن وقت نتیجه گرفته فرموده‌اند: به نظر ما وجوب تعلم، يك وجوب طریقی است، اگر در موردی، ترك واجب مستند به این ترك تعلم شد، در اینجا استحقاق عقاب دارد، به خلاف مرحوم مقدس اردبیلی (ره) که وجوب تعلم را يك وجوب نفسی می‌داند، لذا اگر کسی تعلم را ترك کرد، ترك آن مطلقاً عقاب دارد، یعنی اعم از اینکه این ترك واجب، مستند به این ترك تعلم باشد یا نباشد. لذا ایشان فرموده‌اند: فرق بین نظریه ما و نظریه مرحوم اردبیلی در این قسمت است.

نقد و بررسی کلام مرحوم خوئی (ره)

چند مطلب در اینجا به عنوان ملاحظه در فرمایش ایشان داریم؛

اشکال اول:

اولین مطلب این است که اگر برای ادله وجوب تعلم اطلاقی قائل هستید، که فرموده‌اید: ادله وجوب تعلم می‌گوید: حتی اگر در زمان واجب قدرت بر تعلم ندارید، اما قبلش قدرت بر تعلم دارید، تعلم واجب است، خوب اگر مستند شما اطلاق ادله وجوب تعلم است، دیگر نیاز به این تفصیل‌ها در بحث نبود.

چرا بین مقدمه احرازیه و مقدمه وجوبیه فرق بگذاریم؟ چرا بین جایی که قدرت دخیل در خطاب است و جایی که قدرت هم در ملاک هم در خطاب دخیل است فرق بگذاریم؟ خوب از اول می‌فرمودید: ادله وجوب تعلم اطلاق دارد و اطلاق اقتضاء می‌کند که در واجب مشروط یا موقت که هنوز شرط و وقتش نیامده، اما می‌داند که بعد از حصول شرط و وقت قدرت بر تعلم ندارد، قبل از وقت یا شرط آن را یاد بگیرد.

اشکال دوم:

ثانیاً در جای خودش اثبات کردیم که اصلاً از ادله وارد در مورد تعلم وجوب استفاده نمی‌شود، اگر در ذهن شریف‌تان باشد، بحث مفصلی داشتیم که از این ادله استحباب نفسی مؤکد استفاده می‌شود.

اشکال سوم:

از این بیان که عرض کردیم که از ادله دال بر تعلم، وجوب استفاده نمی‌شود، روشن می‌شود که در میان مقدمات مفوته نباید بین تعلم و سایر مقدمات فرق بگذاریم.

حال مجالی نشد که به آن بحث مفصلي که در مقدمات مفوته در اصول داشتیم، مراجعه کنیم، مراجعه‌ای بفرمایید ببینید که در آنجا به چه نتیجه‌ای رسیدیم، اما آنچه که الان داریم عرض می‌کنیم این است که بین وجوب تعلم و سایر مقدمات مفوته فرقی وجود ندارد، چون در باب مقدمات مفوته، حاکم به لزوم تحصیل مقدمه عقل است، که می‌گوید: اگر مکلف می‌داند که در زمانی که می‌خواهد واجب را انجام دهد، آن واجب مقدمه‌ای دارد که باید از الان آن را حفظ کند، تا بتواند ذی المقدمه را انجام دهد، عقل می‌گوید: رعایه لحق المولی، واجب است که این کار انجام شود و این مقدمه حفظ شود.

این مسئله ثمرات خیلی زیادی هم دارد، مثلاً در باب حج، کسی که پول دارد، اما هنوز اشهر حج نیامده، چون وقتی اشهر حج نیاید، هنوز زمان انجام واجب محقق نشده، که حج نسبت به زمان عنوان واجب معلق و نسبت به حصول استطاعت عنوان واجب مشروط را دارد، خوب اگر کسی پولی را به دست آورد، استطاعت برایش حاصل شد، اما هنوز زمان حج نرسیده، اگر این پول را حفظ کند، در آن زمان می‌تواند حج را انجام دهد، اما اگر حفظ نکند، نمی‌تواند حج را انجام دهد.

حال با قطع نظر از سایر ادله و اجماع و ...، یکی از راه‌هایی که می‌توانیم بگوییم: حفظ این مقدمه واجب است از راه مقدمات مفوته است.

به ذهن می‌آید که در آن بحث اصول، بالاخره سه، چهار راه برای لزوم تحصیل مقدمات مفوته عنوان شد، که همه مخدوش بود، الا همین راه عقل، که رعایه لحق المولی در اینجا می‌گوید: این مقدمه مفوته را باید حفظ و تحصیل کنید، تا اینکه ذی المقدمه و تکلیف مولی از شما فوت نشود. اگر این را قبول کردید، دیگر فرقی بین وجوب تعلم و سایر مقدمات مفوته نیست.

اشکال چهارم:

اشکال چهارمی هم در اینجا وجود دارد این است که از عبارات مرحوم آقای خوئی (ره) استفاده می‌شود که ایشان قدرت را شرط در خطاب یا دخیل در ملاک دانسته و شرطیت قدرت را از خود خطاب خواسته‌اند استفاده کنند، در حالی که این برخلاف مبناي خودشان و امام (رضوان الله علیه) در اصول است.

به خلاف نائینی (ره) که شرطیت قدرت را از خود اقتضای خطاب به دست می‌آورد و نه از راه عقل، این دو بزرگوار قائل‌اند به اینکه قدرت اصلاً شرط تکلیف نیست، بلکه عجز مانع از امتثال می‌شود، یعنی «لا دخيلة في الملاك و لا دخيلة في الخطاب»، اصلاً قدرت نه در ملاک دخالت دارد و نه در خطاب.

پس عجز مانعیت دارد، لذا اگر مولی تکلیفی کرد، کسی هم عاجز بود، این عجز مانع از امتثال می‌شود، اما این عجز مانع از خطاب و تکلیف نیست.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين